

الحی ارم کتبخانه سنه وقف اید شد



7069

Izmir

505

[illegible]

[illegible]

او نادر باشد سواى قمر و طالع بد بود **چهارم** خداوند خانه قمر
 بفرمانظر باید تا کار با انجام رسد **پنجم** انصراف حد و اتصال
 بعد لازم دان **ششم** آنکه در حیز خود باشد **هفتم** آنکه اتصالش
 نیکو اکید ملوی باشد آنکه در خانه کوکب سعد یا حد سعدی باشد
هشتم آنکه باطنی ناظر باشد بنظر سعد **نهم** آنکه در درجات مضیه
 و غیر باشد **یازدهم** آنکه سر برع البر باشد **دوازدهم** آنکه زایدا البر باشد
سیزدهم آنکه زایدا النور باشد **چهاردهم** آنکه قر زایدا الحساب باشد **پانزدهم**
شدهم آنکه زایدا العدد باشد **شانزدهم** آنکه از نحوس پاک باشد و
 حالات احتراز واجب بود **اول** آنکه تحت الشمع باشد **دوم** آنکه
 مختصف باشد **سیم** آنکه مقابله اقیانه بود و یا تریج او یا مقابل او
 بیج نحس **چهارم** آنکه محصور بین النحوس باشد **پنجم** آنکه بقدر حیز
 خود از عقبتین دور باشد **ششم** آنکه در طرفه باشد **هفتم** آنکه
 در حدود و بیوت نحوس باشد **هشتم** آنکه در زایل الوقت باشد **نهم**
 آنکه در اثنت عشریه نحوس بود یا در مقابل آن **دهم** آنکه بطی البر
 باشد **یازدهم** آنکه وحشی البر باشد **یازدهم** آنکه جنوب و هابط
 بود یا در و یا بود **سیزدهم** آنکه ناقص النور و ناقص العدد و ناقص
 قصر الحسد و ناقص القدر باشد **چهاردهم** آنکه در درجات مثالی
 و ذیه و ابر باشد **پانزدهم** آنکه خالی البر باشد **شانزدهم** آنکه بحد
 الاتصال بود و حال طالع بد بین شرایط باید دید **اول** آنکه طالع
 از ابروج مستقیم الطلوع باشد **دوم** آنکه مشترک و ادرار طالع
 خطی باشد بلکه نهض و افتاب **سیم** آنکه صعود ناظر باشد بطالع
چهارم آنکه او نادر صعود داشته باشد و اگر احکام جهة سلاطین
 کند حال افتاب نیکو کند و اگر جهة سباصیاد و شکر و حار مرخ نکند
 کند از خوی و بدی و تکرار باغ براند کند و از سهم العاده عاقل
 نشود که نتایج کلیه براند مترتب است و هم الضیب و هم الکلام
 نبرد و بیوت خرب و با نظر از خوب ادا شده باشد و از بیست و یک
 کوکب احتراز واجب دانند و بعضی پیش از بیست یک بدانند و انایام
 حیز واجب دانند و از اول و اول و بیست و هفتم قانیه روز چهارم
 از ماه دیگر باشد و از بیست و دوازدهم قانیه روز نهم ایام ناقصه
 باشد و هفت روز قانیه منحوسه اجتناب واجب دانند و مرغ و را
 او نادر خصوصاً طالع وقت نباشد و فرد و بیوت مرخ باشد که اگر

خلاف این باشد خطا فاحش شود **مقاله اول در احکام سال** عالم مشتمل بر مقدمه و سر باب و بعد از مقدمه فهرست ابواب و فصول گفته میشود تا مطلوبه اسان یابند **مقاله دوم** در احکام موالید مشتمل بر مقدمه و پانزده باب چنانچه بعد از مقدمه فهرست ابواب و فصول گفته شود تا عادی مطلوبه باشد **مقاله سیم** در احکام طالع نحولات و انجازات مشتمل بر مقدمه و پنج باب و فهرست و فصول بعد از مقدمه گفته شود **مقاله چهارم** در اختیارات مشتمل بر مقدمه و سر باب و بعد از مقدمه فهرست ابواب و فصول و شکایات مشرعیان آورده خواهند شد **المجلد الثانی** فی مقدس موسوم **صحفه النجیسی اما** التماس از اخلاف حمید ارباب فصول رعایتی است که اگر شود با خطای مشاهده ایشان شود بنظر محبت نکرته عفو فرمایند که ان شاء خدا از نیاید نسبت **مقاله اول در احکام سال** عالم مشتمل بر مقدمه و سه باب **مقاله** جوبه حکم بر احوال سال عالم بعد از دانستن مزاج مروج و کواکب بلکه دانستن مزاج کواکب در بروج باشد و حالات دوت فلک و بود و کواکب در هر جزو قوت و ضعف کواکب و دانستن مزاج هر شهر و قصبه و ساکنان آن و طالع سال و اجتماعات و استقبالات و مرکز کواکب و نتائج آن از سز مشاهد و غیره لازمست دانستن مذکور است اما مزاج و صفات و منسب بابت بروج و دانه دهانه حاصل
حاله مزاج و شرف افتاب و ویدان زهره و هبوط زحل و حضیض شمس و انشی بطبع گرم و خشک و مذکور و ذک خشنه و سختی کویت وید باد شاهان نسبت دارد متکبر و سرفروست و زود خشم و اشتکیب از جماع و دلیر و شجاع بود و شره و منقلب و بی فکر و سرخ و سفید و خوب سیرت و مکرر و عیب و عیانه فرزند از مردم و قیاس و نکاح دوست و دشمن شهرت و عیانه فرزند از مردم
ملوک و امرا و لشکریان و مبادیان و ابواب سلاح و مرافان و ضرابیان
مخبر بود و زاده و زود و اویش و فتنه انگیزان و عیالان و طبایع و قصایبان و سلاخان و سلاح سازان و سرهنگان
از کاهن باایل و فانی و از رباچیان و شام و دریا طربانان
و از بواهری و اهر و کوشوار و قاج و سریند و از خوبها تنگ
مزاج و بزرگ معاشرت و تازان و رک و کسان و لیری و دشمن خشی

انسان مرده و منها و این معنی را در بعضی
 بسوی ملک و ثواب است **الفصل الثاني** فی
 باین دو تاثیر است **الفصل الثالث** فی
 موعی بسوی یاد است **الفصل الرابع** فی
 للمعالم ان یبکی بصوت موعی المحسوس
 كما السحابة ان یقبل موعی الجوهر و هذه حاله
 کتفعل موعی موافقه لها فی الجوهر و هذه حاله
 فضا علی العنصر کيفية فانه لا یستطیع ان
 بدله علی الصوت الذی فی العالم و العنصر الفانی
 الصوت فاما الحدیث هو من جهة العنصر الفانی
 فیکون اقله صور العالم و ما هو عجزها عما هو
 باین البصر و الحدیث و هذا فیما علی علیه استقر
 الطباع و هذه التاثير **الفصل الخامس** فی
 معمول موعی یا کیفیتی نوانذ بود که در حاشه
 لمحو حاشه شود از محاوره انشائیة حاصل
 شود مانند ان موعی یا کیفیتی محسوس شود
 مثلا حار است در حاشه انشائیة که حار است
 حار است در حاشه انشائیة که حار است
 انشائیة در حاشه حاصل شود حاشه محسوس شود
 و این محسوس در محسوس یا کیفیتی انشائیة
 در حاشه محسوس و ذوق و در محسوس یا کیفیتی
 ذوق حاصل شود و هو ان کیفیتی محسوس
 در محسوس یا کیفیتی محسوس حاشه محسوس
 ان کیفیتی محسوس انشائیة نوانذ که در
 بصیر و در کیفیتی محسوس را در ای حاشه
 ان که ابصار یا بصر و ذوق و دیگر را
 صوت محسوس در بصر و ذوق و دیگر را
 چنانست که ابصار موعی انشائیة
 مد و شعاع نوری مانند افق است انشائیة
 بودند در محسوس و در حاشه ان هیات که محسوس
 در محسوس حاشه شود غیر هیات محسوس
 در محسوس محسوس یا کیفیتی محسوس
 اصحاب معمول موعی یا کیفیتی محسوس
 حاشه محسوس یا کیفیتی محسوس و اما موعی
 موعی یا کیفیتی محسوس و اما موعی
 در قابل بر سبیل و جواب قابل محسوس
 و جواب

[illegible][illegible]

والعلماء

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[The page contains dense handwritten text in Arabic script, likely a manuscript or a collection of letters. The handwriting is cursive and fills most of the page area.]

وَمَا أَهْلُ الْبَيْتِ إِلَّا
مِنْكُمْ

[illegible]

اسماء علیہ

[illegible]

کتور ستر او ندان سووم پادشاه
 کلسون ديه سوال ايله پادشاه
 کلامی ددکه سوايله دیوان الیه
 سون ایل سوا ایلدسه ایشی
 خبره یی ایش کل دکه ایش ورمه
 بول او قیا بارک الله فیکم
 وعلیکم یا الراح مقدر مسکه
 انشرفوا لکم موا نکر ديه دعوه
 آق کونک سجز ایل و هم بهتایه
 اون بش او قیا او ندان اغلاق
 سوايله المخلد الم اقدوس
 اول سجز ایل و ب حاکم ایل فل
 قدان عزلت ایل و ب طوق
 کون حاله ملاملا او شراجه هج
 اولماها نیکه کونلک او بیا
 تا صبح تک بهتیه او قدوس
 چکانه قدس چوق او قورسلان
 علا دورا کی نوزده ده دخی اقیاق
 قله ای اولور مسایغیشی او قیا
 یکده ده چوق او قیامه صود تن
 حلال اوله عددی شرت دکل
 اما نحو شرت عل و قد قیا
 آق کونک قور کونک ملا دان سجز می

فلک و بسیاریا که مانند او نیست این جمیع و بعد از این مدتی صنایع عجیبه با
 یکدیگر در لیست بر خیزند و کلمات عظامه در میان آن پیکانان سینه با یکدیگر
 و لیست بر خیزند با فتنه اهل علم و قلم و ادب و دین از پادشاهان و
 سلاطین نامدار و سرفرازان جمیع از عشق و محبت یا جوایز و امایدهای
 محبت و مروت میان هر صنف و صداقت و بر ملاقات و کتاب میانه ملوک
 و مردم از هم منتظر با یکدیگر و الت بر خیزد عظامه و دوازده و پانزده
 با یکدیگر و لیست بر خیزد و از مرتبه افتاده و بر خیزد اهل
 علم و ادب و قلم و تجار و مخالفت میان پسران و پهلوانان و شایسته
 عداوت و سب و بر خیزد و حیوانات سم شکافه با یکدیگر و لیست
 بر خیزد و بر خیزد و منکورات و منکورات عظامه و بر خیزد اما دوازده
 و سیزده و دوازده و کافه طالع سر با فضل و قزاق و بطنان و استقبالی
 انشاء است بشرا که طالع باشد با یکدیگر و لیست بر خیزد و سلاطین
 خلایق و نیک و معیشت و بسیاری با دین و کیم و صفت اخلاقی و صفات
 منکورات باشد اگر بعد از یک باشد بشر اگر در دویم باشد از سه با یکدیگر
 و لیست بر بسیاری وجود است بر مایه و نیک و کسب و معیشت و خلایق
 و ضد منکورات اگر بعد از یک باشد و اگر در سیم باشد از سه با یکدیگر
 و لیست بر سرفرازان و اهل خلایق از هر چه طلب طیرات و بسیاری از خوشه های
 خورشید و ضد منکورات اگر بعد از یک باشد در چهارم با یکدیگر
 و لیست بر بسیاری و عمارات املاک و بقیع و نیک و عواقب امور و فرج و خلایق
 و با یکدیگر ضد منکورات باشد در پنجم باشد با یکدیگر و لیست بر نیک
 و خوشه های و انداز و رسیدن اخبار فرج ایمن و سلاطین و اولاد و رسیدن
 شرف و مایه و نیک و مردم کو و پایه با یکدیگر ضد منکورات و در ششم
 شکر و لیست بر محبت اهل خلایق و در هفتم از نیک و نیک و نیک و نیک
 و نیک و ملاقات و نیک و نیک و لیست که در دهم چشم غالب شود و ضد
 منکورات باشد و در یازدهم با یکدیگر باشد و لیست بر بسیاری و عظامه
 و موافق الزام و صداقت و نیک با یکدیگر و ضد منکورات باشد
 با یکدیگر و لیست بر سلاطین و خلایق و نیک و خوف و خطر و رسیدن
 بصلح با یکدیگر و لیست بر بسیاری و هم و غم و خوف و خطر و نیک
 و نیک و عوام و مردم و نیک و نیک و نیک و نیک و لیست بر سلاطین

مختار

[illegible]

جلد سنی صحیفہ ادب کی لکھی

بقاع الحبر وراوت خفلقوا من اجترافهم
 ويل في ملوك الامم ريت ويا ريت ابان

دلیل باران بسیار دادند و گفت که هوا یا خراب باشد و اگر
 مربع مقارنه یا متصل باشد دلیل خراب و خصوصیت باشد و معانی
 و جبهات می باشد و اگر فخر مقارنه یا متصل باشد دلیل بسیار
 باران و خوشگواران و اگر عطاره مقارنه یا متصل باشد دلیل
 بود بر ملا و حال و لذت و کتب و اهل دیوانه و اگر فخر مقارنه یا متصل
 باشد دلیل سختی سرما و بسیاری غله و محصول و بیع و ادا فقر
 و جواهر کافی آنچه سفید باشد **خفگی** **مشرقی** و **دوقوس** و دلیل بسیار
 از معروف و نوری و مکرر و باقی و بین فخری شرح **ظهور از وقت**
اشماع ملازم مردم بزرگ اذاهل شرق و اوقات کتاب و ادب و قلم و
 تواند و تندرستی و اوقات و اعتدال فصل تابستان و جبهات باران
 و باران و فخر تابستان و توسط هواستان و بسیاری میوه
 و خوردن و فخر خشتان **عکس** **مشرقی** و **در شرف** دلیل افسردگی و ادب
 سلاطین از بسیاری و فخر و منع و اندوه انقیاد و شرافت و بسیار
 مطهر و **عقرب** **مشرقی** **بکشد** دلیل است بر غضب و غول و ملوک
 بر عایا و خروج خواجه بر ملوک و وقوع جو و ظلم بر عمامه و خواجه
 فنان و نابیدنی و نماند که کما در نر ایدیده در شان ایشان باشد
 و بر ک بزرگان و ادب قلم و بسیاری دروغ و غلات و وقوع زلزله
 و اسکات خسوف و صفت خلایق و بسیاری باران و زنده شدن
 به دین و یکی کرماد و تابستان و طوف میوه اگر مغرب باشد جای
 ملوک و دول و بسیار از اجب اگر شرقی باشد بسیاری در
 چشم **رجعتش** مخالف ملوک یا عایا **استقامتش** و دلیل بسیاری
 ظلم و وجود و خوار و طلبیان و رعیت بصورت عدل و اندک سلاطین
 و در افضله **احتراس** **سرمه** سخت و رسد و بسیاری باران
 و غله و موت بزرگان و امر از سر و خشت که باعث مرگ باشد **اگر**
مقارنه یا متصل باشد دلیل شده سرما و خشتی هوا و رسد
 و اگر مربع مقارنه یا متصل باشد دلیل بیوسنگی یا جنوب و یمن
 بود رسد و اگر فخر مقارنه یا متصل باشد دلیل باران و
 بسیاری و بیماری از سر و خشتی و مرگ فانی و اگر عطاره و
 باشد دلیل بر بیماری و ضعف حال و ادب قلم و قوت طهارت و اوقات
 و اگر فخر یا متصل باشد دلیل فساد حال و اهل بازار و رجلا
 اوطان نود مردم باشد **مشرقی** **در جبهه** و دلیل مردم

دلیل قریب زمان رسیده نجات و مطربان و قوت اهل اسلام و
 دامنیت **عکس نفع** در سبیل غرور و سلاطین و بدنامی زمان اکابر
 و اعیان و تکلیف کتاب و ابواب قلم تحت **الشعاع نهر** عزت زمان
 رسیده نجات و میل زمان اهل عزت باطن و سلاطین **حل و نفع**
در عجز و دلیل است بر جستن با دهای خنک و امکان شکر هوا
 و هوای در خود با وجود زرافت **بعده** تکلیف زمان اکابر و بدنامی
 خونها احتراقه قوت طرین خوا و خروج دشمن از جانب شرق و
 بسیار با زمان و دایه ماه و سلامتی مردم و خوشیهای اهل ادب
 و اهل دین و نیکی های نیانان زبیدی و خوبی احتراق اگر **حل و نفع**
 باشد و دلیل است بر اندوه مشروبات نهر و نهر و طراکات ازواج
 و بیامان و اندوه زمان اکابر و اعیان باشد و اگر مشتی مقاربه
 یا متصل باشد دلیل عیش و عشرت اهل علم و فضات و سادات با
 و اگر مع مقاربه یا متصل باشد دلیل اندوه زمان و رسیده نجات
 انانرا لا و در خود و اگر مع مقاربه یا متصل باشد
 دلیل بر وفا هبت ها و ابواب قلم و عیش و عشرت و زمان و مشتی
 و زیاده عزت ابر طبقه و طایفه و اگر مقاربه یا متصل باشد
 دلیل اندوه عوام و اویش و در خود باشد **عکس نفع در بسیار**
 دلیل ناسزا کاری ازواج از بسیار که در با رسیده نجات و نجات
 اترالا و گرفتاری انقباض سبب بیفک **ظهور** قوت سرافراستی
 و بسیار که زمان **عنه** خوشیهای عوام الناس و گرفتاری
استقامت نهر دلیل خوشیهای زمان و رسیده نجات و درواج
 ایشان باشد **تحت الشعاع نهر** بی ثبات مردم در هر حالت خاصه
 اکابر و سلاطین **نهر در قوس** و دلیل است بر نیکی مزاج هوا و امکان
 میل بر طوبیت **بعده** امکان از امن سری و بیامان ملوک **عنه** بدنامی
 حسد میان بزگان و حوت و بدنامی **تحت الشعاع نهر** نیکی مزاج
 نهار و عباد و مزاج اعدا از جانب و دم **قه** بسیار فتنه و مزاج
 و استیلا مردم قریب به بر سادات و اکابر و باریها و ابرهای
 و باد ها و سختی برای بسیار که قریب و سروده و عالم و میل ملوک
 بر زمان و رسیده نجات و نیکیهای چهار پایا و خوبی سر و نفس
 و جانی با معای بسیار که عادات عالییه و اگر در مقاربه
 یا متصل باشد دلیل مزاج بازان برده و مطربان باشد و بسیار اطفال

از باستان بسیار و قریب و ظهور و خیر و نجات زمان اکابر و اعیان

و اشتغال بعیش و عشرت و عاقبت و مشاغ و خاندانهای قدیم باشد
 و اگر مشتی مقاربه یا متصل باشد دلیل مزاج و اگر مشتی و سلاطین
 و دارالافضات و اشتغال بعیش و قیام بسویات مشتی و اگر مع
 مقاربه یا متصل باشد دلیل فساد و فسق و فحش و فحشه در زمان و
 زمان و اگر مع مقاربه یا متصل باشد دلیل غنم و مکی جیل و بیاید
 قلم و جیل ساری زمان و رسیده نجات و اگر مع مقاربه یا متصل باشد دلیل
 سلوسی عوام و زیاده قمار و سرور و نهی شکر باشد **عکس نهر در عجز**
 دلیل خوشیهای عوام الناس و گرفتاری و در خود و اویش و بیامان زمان
 رسیده نجات و مطربان و خوب نهر و بیاید دلیل است بر هر مقلبت
 و بیخوشیهای ارباب و بیاید با دهای بیعت تکلیف بزگان خصوصاً
 مردم سی **المطالع** اندوه و غم و خلافت **عنه** تحت **الشعاع نهر**
 بسیار مشاغ مردم و محرابش **احتراق** حرکت ملوک و عزم و سید
 عمار بسیار و قریب ها و عامه خلافت و بسیار که ابر و بیاید اگر مع مقاربه
 یا متصل باشد دلیل بر وجود و ظلم بسیار و فسق و فحش و نجات اکابر
 ازواج و اگر مشتی مقاربه یا متصل باشد دلیل است بر اعتدال زمان
 و رسیده نجات و بیخوشی و دارالتزیمه و ظهور قندی و حیانت و اگر
 مع مقاربه یا متصل باشد دلیل بر اشتغال بعیش و عشرت انرا لا و مزاج
 اعدا از اهل بیت پادشاه و اگر مع مقاربه یا متصل باشد دلیل
 باشد بر موافقت ازواج و حضور و عزت و بیاید اقام و رسیدن بطایف
 عالییه و اگر مع مقاربه یا متصل باشد دلیل مزاج و بیامان و بیاید
 و نجات و اهل بازان **ظهور** نیکیهای عوام مردم و بسیار که مشاغ
 و بسیار آب و قریب و در رسیده نجات و نجات و نجات و نجات
نهر عجز و دلیل است بر نیکی مزاج هوا و جستی با
 مشتی و بسیار که ابر و بیاید **بعده** بسیار که مشتی و بیاید
 او چشمه و غرق شده کشتیها **عنه** بیاید خلافت از بسیار که و طوبی
تحت الشعاع نهر سلامتی سافران و بیاید بازان **قه** زیاده
 سر و نجات و بسیار که ابر و بیاید مقاربه یا متصل باشد دلیل است
 فسق و فحش و نجات اکابر ازواج باشد و اگر مشتی مقاربه یا متصل
 باشد دلیل عزت و مشتی و اشتغال بعیش و عشرت و اگر مع مقاربه
 یا متصل باشد دلیل بر امنیت و صلاح و طاعتی مشغولیت مزاج
 بسیار که پادشاهان و سلاطین و بیاید و اگر مع مقاربه

اکابر و شراف و بیاری خلایق و جمیع عطا در بسیاری و اوجیف استقامت
 عطا در خند و جعت باشد و خوبی حال مشوید عطا در تحت اشع
 عطا در بیاری ملوک و مرکب ذلالت اکابر و شراف و عطا در بسیار
 سود بخار و فرج مدد و جانب مشرق و فاد و حیر و بیاید قام و بداند
 مضر و باسرم کشند اگر در مقام یا متصل باشد و دلیل عطا در نزد
 یا و ذری بود و اگر مشرقی مقادیر یا متصل باشد و دلیل نیز که هر مرد
 بخار بود و جمیع غرض مال اگر مرغ مقادیر یا متصل باشد و دلیل فرج و
 انجانب خیر و یا بدی و در حال و ذری از تاثیر باشد اما مرغ قوی تر باشد
 قهر مقادیر یا متصل باشد و دلیل نیز که هر حال و دلیل و یا بدی نام باشد
 و اگر مرغ مقادیر یا متصل باشد و دلیل بسیار با دانه نال خوش و خوش
 کشند و سوزند بود **عطا در او ذی و جند و فو و عطا در**
 شش و کوه بود و در و جشم و بسیاری با دانه **عطا در** و دلیل
 کرات و دانه خلق و بخور و در و یا دانه خلایق **عکس عطا در دانه**
 ضایع شود و شرف و بهم و دانه و او با دانه مناسب و کرات و دانه
 الا ایشاف و او با دانه قام و فو و یکی از ایشان **عطا در ایشاف**
 و دلیل که با دانه شد بسیاری جهود و کمال و فاد و هو و انجانب
بمد **عطا در** در و دلیل شد امور عکس بر مشق و دانه
 بساده و نجانب تحت **اشع عطا در** بسیاری خلایق و استقامت
 ضد و کرات باشد **احقاق عطا در** بسیاری خلایق و تفاوت و شرف
 خصوصاً و مغرب و فیه و غلبه و سوا و جنوب و خلایق و استقامت
 مردم سفر پس در مقام یا متصل باشد و دلیل بود بر کرات و دانه
 خاصه البی و بیکل و بودند و را اند و اگر مشرقی مقادیر یا متصل
 و دلیل بسیاری سخت بود و فائز اخاصه و دانه مغرب و اگر مرغ و
 یا متصل باشد و دلیل او ذی و فو و دانه و خاصه البی و بیکل و دانه
 و اگر دانه مقادیر یا متصل بود و دلیل من و دانه او ذی و فو و دانه
 اگر مرغ مقادیر یا متصل شد و دلیل سلامتی جوانان و یکی بر آن
عطا در بسیاری با دانه و بسیاری با دانه شد و بسیاری از دانه
 و کرات و شرف و دانه خلایق حال **عطا در** او ذی و فو و دانه
 و با دانه و دانه خلایق **عکس عطا در** و دانه بسیاری از دانه
 و بسیاری و دانه و دانه و خوبی حال او با دانه قام **عطا در**
 و دلیل استقامت و دانه مشرق و شرف و بسیاری با دانه و دانه

[illegible]

[illegible][illegible]

نوبت عطارد

نیم و اگر بیشتر باشد اقلیم ششم و اگر بیشتر از اقلیم هفتم **نکته** از ضعف
 و قوت و جهت و استقامت و انصاف و نظارت و غیره و قوت
 و حاکمیت سکان آن اقلیم و منسوبیات او معلوم شود **اما نکته** اگر در **قوانین**
زمان قرائن از دور وجه کویندا و قرائن در مثلثه ناری که گفته شد
 باشد مگر قوس که بدو قرائن ممکنست که برسد و در حل و حل باشد قرائن ممکنست
و در مثلثه خانی دلیل طلوع و غروب باشد خصوص صاحب قرائن و اگر صاحب قرائن
 باشد با نظر در حل و مشق و بطالع و دلیل بقای قرائن مدت و در قرائن
 و اگر در قرائن باشد بنا بقدر و مدت و قرائن باشد و اگر در قرائن باشد و اگر در قرائن
 باشد و با نظر بطالع بقدر موضع عطیه بر قرائن اثر آید و اگر سبیل
 باشد با خوبی حاکم قرائن و مشق و عطارد و نظارت ایشان و بر
 یک قرائن برسد **و در مثلثه باوی** دلیل بر طول و زمان که بنهادت
 نخل و مشق و صاحب بیت قرائن گفت که در قرائن و جهت سوا عطیه
 نخل و مشق و مدت و قرائن از بقای قرائن و اگر بیشتر از قرائن بقدر
 بعد از هر و در حل عطیه باشد و اما کمال سرعت انتقال دارد و اگر در قرائن
 مدت بقای قرائن باشد و اگر با قرائن قرائن بدو رسد و در قرائن
 بر او بطریق اول کند بقای قرائن قرائن رسد **و در مثلثه با**
 اگر سبیل باشد دلیل انتقال سرعت باشد که اگر بیشتر از قرائن
 باشد و در حقیقت و عمر با از صاحب خانه و نظارت غافل نشوند
 و در آن اقلیم از هر برجی ساک و نظارت قرائن و اقل قرائن شود
 از صاحب و از هر صاحب دولت کویند و نظارت کوکب با و عطیه
 بقدر مکان باشد یا با **نکته** انتقال قرائن از مثلثه انت
 و نیست بر ظهور و غروب و اکابر و علما و ظهور و غروب
 از برج از طبقات و دیگر مثلثات و نیست تفوق ادا بر اعیان که از قرائن
 مثلثه و ضعف و قوتش قرائن گفت **نکته** جهه انتقال کند آن مثلثه
 مثلثه نقل کنند و در طالع ساک و قرائن بعد از تسویه السور اگر
 از کوکب علوی و در طالع با در ثالت باشد و دلیل بر ظهور انبیا و اولیا
 علما بر آن که در حل و نیست بر ظهور انبیا و اگر مریخ باشد و نیست
 بر ظهور و باد شاه حق و خوار و مبدع ادیان و ادیان خوی و دیگر
 آن از مریخ و انصاف و استقامت و که کویند و اگر صاحب حد طالع با انبیا
 خامس و در مریخ مجید باشد و نیست که در قرائن قرائن کنند با آن
 اشتباه و در قرائن ظهور کنند با اشتباه و قرائن و طالع قرائن

اگر در قرائن ساک و در بیت حق و با حق خود با جای باشد که بقوی
 با هر قریب باشد و نیست بر حسن خلق صاحب و نیست که آن حالا
 معلوم میشود و الا حکم و ضد باشد **اما علامت صاحبیه و نیست**
قوانین سه وجه کویندا و اگر سهم اسعاد و در مثلثه ناری باشد
 و نیست که علامت قوی و سرف باشد پس اگر دایمی باشد از طالع
 علامت و در جانب ابرو باشد و اگر دایمی باشد از طالع علامت و در جانب
 ابرو باشد و اگر دایمی باشد فوق الاضی علامت و در قرائن نایم
 است و اگر تحت الاضی باشد علامت و در بار و در جانب چپ باشد و
 چو است اعضا بر پیوسته شد و در خانه و در عضو نشان باشد
 نصف اولی و نصف آخری و اگر در سیم باشد از اعطای و کرد
 و سینه از جانب چپ باشد و در چهارم به لوی چپ باشد و در پنجم در
 کرده گاه باشد و در ششم علامت و در هفتم و در سیم
 اگر در جانب فوق الاضی باشد علامت و در جانب راست باشد و اگر
 در تحت الاضی باشد علامت و در جانب چپ باشد و در هفتم
 علامت و در لوی باشد بر لوی کرده و در نهم علامت و در لوی
 و سینه با میان و در کتف باشد و در دهم علامت و در یازدهم علامت و در
 یازدهم علامت و در کرده گاه است باشد و در دوازدهم علامت و در
 است یا پایی راست باشد **نکته** و در علامت از محل سهم کویندا مثلثه
 یا از صاحب حد یا از موضع صاحب حد **نکته** نقل کنند بطالع قرائن
 که از مریخ مگر باشد علامت صاحب دولت و در جانب چپ باشد و در
 مریخ و سبیل و اگر مریخ مؤلف باشد و در جانب چپ باشد و در سیم
نکته موضع علامت از موضع صاحب طالع کویند اگر طالع باشد
 و در دهم و در کرده و نفس علی **نکته** و در خانه که باشد بقدر
 و در آن کویند از سبیل و در شود جناحه او یا طالع سر باشد و او
 طالع نفع و قیاسی با مریخ **نکته** علامت و در سیم که از سیم
 کویند و در قیاسی است که بعد میان و در الساعة و شمس کویند و در جهت
 طالع اگر آید هر که در سیم از مریخ کویند و عضو منسوبه با و **نکته**
و سبیل و نایم از سیم و در طالع کویند اگر در حل باشد و دلیل
 است که در غیب با و یادی و ملکی کند و اجزاء و احکام گذشته منکر
 قرائن است و نیست با مریخ و در سیم و در لوی و در
 مریخ و در سیم و در لوی و در سیم و اگر احد انبیا و در موضع

علامت است
 علامت این برج

محمود باشد از طالع و لیست بر آنکه آنچه امر کند بایست استعلام
 کند و اعلام بکلام دعوا کنند و اگر قی با اجتماع قریب باشد بحکمت
 مستحق گوید بعد از اجتماع و اظهار از کوب بکوب تفرقه شود
 و لیست که مقبول القول باشد و منسوب طالع گردد و اگر منسوب
 شود بقدرت و حیال کاد از پیش رود و اگر مرغ باشد لیست که اول
 قیبه غیر مستحقه که از نظر او توان گفت دعوی کند مثل الوهیت
 و نبوت و غیره و قیاس با کواکب بایست **اما وقت ظهور صاحب**
دولت از طالع قرائه و موضع قرائه گویند اگر گویند یکما از بیوت
 عریه یا قریب مشتری یا خانه افتاب باشد یا آنکه در وقت باشد
 بعد یا بعد از طالع ناجر و قرائه هر چه در سالی گیرند و قسمت آن
 برج بشهر و ایام کنند و اگر طالع برج بخورد بکشد وقت و الا از آن
 بند تا بعد طالع یا بعد قرائه و امکان ظهور و وقت قرائه و ثالث
 دار و چنانچه سبق ذکر یافت و ظهور صاحب دولت در مکتوب باشد
 برج بکشد و بعد از آن در برج مرغ طالع قرائه بکشد **نکته** برج مکتوب
 دولت در بلاد مکتوبه برج قرائه بکشد و فساد حاکم و قیاس بکشد
 که برج قرائه بکشد و یا خسوف یا اعتدال عریه یا معافا و یا بدین
 صاحب راجع و در طالع آورده است که باعث بصیرت طالع باشد و لیست
 اشتغال قرائه از مکتوبه یا بعد از مکتوبه یا بعد از قرائه و طالع قرائه
 بود **سید** جوهر قرائه و در برج بکشد یا بعد از صاحب دولت را سواد
 بایست شود جوهر پنج برج بود پنج سال بکشد و جوهر حدیث بود و در برج
 بکشد بود و در وقت قرائه بعد از پنج سال که قرائه مر سال بکشد و قرائه
 و جوهر عود کند قرائه بقوس چنانچه از قول او جهل و سه سال که
 بکشد جهل قوس **ک** وقت حدیث **د** وقت است **ک** که
 ویم باقی ماند **خ** ظهور کند و جوهر قرائه و قوس است خروج از بعد از کند
 و جوهر طالع است و در ایام او عریه یا از زبانی بصر ظهور کند و جوهر
 صاحب راجع مرغ بود و قرائه و قوس و قرائه عریه قوس و طالع بود
 و عطا یا چرم کردیم شد **ص** معلوم شد که نزد یک سال که در وقت
 او بکشد و فساد این دولت و قی با شده مرغ و فساد بخرد شود
 جوهر طالع است و علامتی در جانب دولت باشد و جوهر صاحب
 و در طالع بود به **د** و وجه ببال بود و لیست که انکس با او بود
 بکشد که شش انگشتی باشد و جوهر سهم الحلیه و جوهر بود و لیست

قران

عقرب و شتر و دین
 فاسد شود و شتر
 حضرت مولانا در صوم
 فی الدین مرقوم

معیار باشد و جوهر سهم السعاده و در جنگ بود و ششتم طالع است **۵۷**
 این علامت قرائه و قدم باشد و لیست و جوهر بیست و نهم
 مشتری بود و لیست که از جریه اجزا آورد و بینه و امر معروف و نهی منکر
 ظهور کند و جوهر و راجع خود بود و لیست که بجایه کار کند
 مستند بایات و احادیث کرد **نکته** در معرفه سیرت و شریعت و
 مرکب و جنبی صاحب دولت **کوبیم** مشتری دلیل و اختلاف از ادیان
 و از نامه و ملا و در و الا انصاف است مشتری با کواکب بکشد خصوص
 زحل و مرغ پس نظر کنیم مشتری اگر در طالع قرائه و در موضع قرائه
 لازم است بکشد یا نه و اگر او را با بیست طالع نظر باشد از آن بیخی
 کوبیم پس اگر مشتری راجع زحل بکشد و لیست که ادیان و ملا بود
 بکشد که از زحل زحل و جوهر زحل و ادیان بکشد و اگر مرغ متصل
 بکشد و لیست بکشد بعد از ادیان و راجع بت بیستی که از زحل مرغ شخصی
 توان کرد و اگر بیست متصل بکشد و لیست با افتاب بود و بیخی بود
 انش بر سستی که از زحل افتاب توان گفت و اگر بر مرغ متصل بود و لیست
 بر مرغ اسلام و فوجید و قصود که از زحل زحل توان گفت و اگر بعد از
 متصل بکشد و لیست بر مرغ و قریه و هر چه که در و مشتقت و عبادت
 و در باضت که از زحل عطارد توان گفت و اگر بیخی متصل بکشد و لیست
 بر لحد بسیار و شکوک و بی ثبات و رید و بی و بر این از آن زحل توان
 گفت **نوع دوم** اگر صاحب قریه زحل بکشد و لیست بر شقاوت اهل دی و
 سازد و منافقت و اگر مشتری بکشد و لیست که اصحاب فوجید و مردم
 منزع و با امانت سالیان و بی بکشد و اگر مرغ بکشد و لیست که اصحاب با
 و مردم سباج و کم خضوع سالیان و بی بکشد و لیست بسیار اختلاف با هم و غیب
 صاحب نظر و اگر افتاب بکشد معادل این و بی با دشمنان و سلاطین
 و اثر از مردم با عریه بکشد و اگر زحل بکشد و لیست که اصحاب لاهوت
 و فساد و فساد سر بران باعث این دولت شوند و اگر عطارد و ثبات
 و لیست که اصحاب علوم و خصوصیت مردم منصف برادر بی کرند و اگر
 و لیست که زحل و او پیش مردم مقارن کرند که از طالع کوب که
 و لیست با و خواهد شد و توان گفت **نکته** اصل المیاره سهم
 از بی نظر کند اگر در و ناسع با طالع قرائه بکشد و لیست که عبادت
 و لیست که قریه از ادیان باشد و این و بی حق بکشد و اگر در با
 با کواکب بکشد و لیست که در و ادیان و بی بی با طالع بکشد

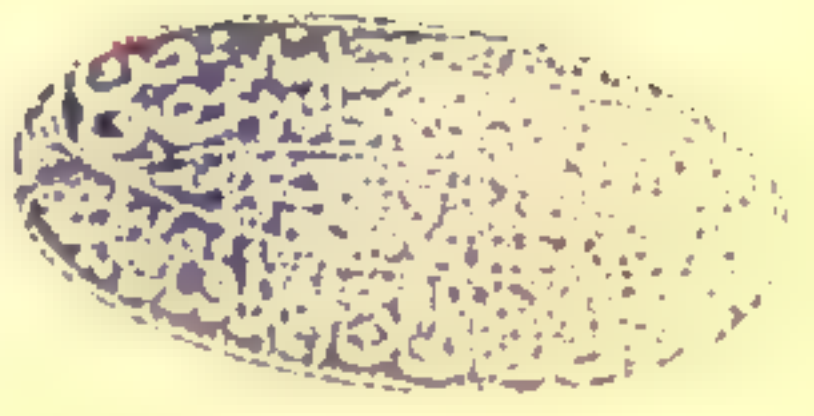
اگر یکی از نواد طالع بیت و سید و طالع سالی مسعود برج ثابت
 باشد دلیل بر ثبات دولت و ثروت تمام و در خصوص که انتهای آن
 کوکب مسعود رسد **نکته** فیه طالع هر سال و هر طالع و هر طالع
 عظیم است عاقل مشهور **نکته** فیه و وقت قریب اگر در طالع مشهور
 کرد و تقاضا حاد و بیجود و طالع و شمشیر واقع شود و اگر مشهور فوق
 نظر گذرد و تقاضا حاد و بیجود و انصاف از پیش رود و اگر صاحب
 جدید و استقبالی یا اجتماع بدین از سال قزاق و پیش از این قزاق
 و پیش از این قزاق و پیش از این قزاق و پیش از این قزاق و پیش از این قزاق
 و زمان مناسب جنانچه بخواهد بقیه بقیه معلوم شود و صلاح
 و قضا و خاکی از این معلوم شود و اگر قزاق و در برج منقلب واقع شود
 باعث فتنه و تغییر عاده خلایق باشد و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه
 برج ثابت باشد دلیل بر ثبات آن و در برج و در برج و در برج و در برج
 بر قسط و اگر حکم بر صلاح و حال باشد و در هر عالم است خصوصاً
 اقبال و بلا و مشهور به پیش و اگر حکم بر فساد باشد و در هر عالم
 خصوصاً اقبال و بلا و مشهور به بر محل **نکته** نسبت بر اینها بهر حال
 که شتهی شود و در سال و موعود خصوصاً حاتم جود و خوشی شود
 نکر و نکانه غرض صاحب چه خانه است منافعه و منافعه و منافعه و منافعه
 بسبب مشهور است آن خانه باشد و اگر سمعک مسعود باشد مشهور
 آن خانه بود و معاوی باشد **لا اله الا الله** اگر انتفاک کند مراد از این
 و از سنی موعود باید که **لا اله الا الله** انتفاک دولت و ملک از قوی
 بقوی انتفاک موعود گویند جود یکم از کوکب سفلیه باشد جود
 قزاق و دلیل انتفاک باشد و در برج مجده باشد و طالع نیز برج
 جزو قزاق و سلفی واقع شود **نکته** جود قزاق و در این برج شود
 باد بکر اول و خبری و خلاصه مدقزاق ثالث بوجو و اید و جود و
 او سطر برج باشد و در قزاق فانی و جود و در این برج واقع شود و در
 اول واقع شود **نکته** اگر سهم الملك و در این برج باشد دلیل بر
 تمییز اقوام و این دولت و انتفاک از خویش بخویش و اگر در وسط
 برج واقع شود دلیل بر تمام ملک و سلاطین و اگر در این برج
 واقع شود دلیل بر قوی که مخالف ملت باشد و خروج کنند و ملک
 نمایند پس اگر دولت سبی شده باشد و بعد از آن که از آن
 اول و آخر گفت **نکته** نظر بر سهم الملك که ظاهر بجه کوکب است

باشد طالع انتفاک
 مراد از انتفاک دولت و ملک
 از او انتفاک دولت و ملک
 معلوم

یا بر تو بود یا دفع طبیعت بجه کوکب و او دلیل است که انتفاک دولت
 بقوی که کوکب مشهور باشد شود **نکته** فیه جود غرض صاحب دولت
 و صاحب انتفاک باشد که آنجه جهت وجه شهرت نظر بر سهم الملك کنیم
 اگر در جانب مشهور باشد انتفاک طالع باد و جانب مغرب یعنی سابع قزاق
 از آن جهت باشد و اگر در وقت اول و آخر باشد از جانب شمال و بلاد مجرب
 و اگر در وسط باشد از جانب جنوب باشد بمعانی قوی از اهل ملت
 اول و اگر در وقت بی باشد حکم بر بی کنیم و قریب باد و قدر و نظر
 داشته باشد و جود صفت شهری که او بر روی این خواهم که بدانیم نظر
 بهم الملك کنیم اگر در بخش باشد این شهر و در وسط اقالیم باشد
 و اگر در بروج است باشد از آن ناحیت مواضع حادث و در بروج
 و نکر و بایا و مشهور است آن و در بروج از دو کفاده و بایا و مشهور
 عظیم بالثبته الی طبیعه و در بروج خاک و در مشهور و از او یکستان **نکته**
 نظر کنیم و در خا و برانه خصوصاً سال و موعود اگر یکی از این بی و در وقت
 شرف باشد و در ناظر باشد با و دلیل است و ظهور طبیعت آن کوکب
 و در جمیع عام خصوصاً اقالیم و بلاد مشهور به آن کوکب و در اوج بازار
 و مشهور است آن کوکب **نکته** لازم و انتفاک مدد بقا ملک و دولت
 صاحب قزاق اگر در وقت باشد و صاحبش در وقت باشد دلیل است
 که مدد دولت بقدرت و در ملک عظم باشد یعنی **نکته** ۲۵ ستون
 و اگر در وقت باشد و صاحبش در وقت باشد و دولت بقدرت
 و در این حد باشد یعنی **نکته** ۳ ستون و اگر ساقط باشد از آن
 صاحب و ناظر باشد بطالع نباشد دولت بقدرت و در اصغر باشد یعنی
 سال و سهم و امان و بایا و و کبه سال و در که از انتفاک و بروج
 و منتفان معلوم شود **نکته** و بکر در وقت قزاق نظر بر بی کنیم
 خصوصاً اگر در او باشد باشد مددش قدر و در اعظم باشد و در
 و در وقت قدر و در وسط و در زایل و در قدر و اصغر **نکته** و بکر
 اگر قزاق و صاحبش در وقت باشد و بی باشد از این بی باشد دلیل است
 بر قوی این دولت و نظر از پیش برود و در باد و جود بقدر
 و در اعظم و قیاس با آن بر اینست و اگر در او ناهم خوشی باشد با آن
 کوکب و در این حد دلیل است بر قدر و در وقت و در وقت و در وقت
 و اگر در این حد و در بلاد باشد که برج قزاق و موضع صاحب
 قزاق و ال باشد بر این **نکته** و در این حد و در وقت و در وقت

و در این حد و در وقت و در وقت
 و در این حد و در وقت و در وقت

میان سهم الملك و صاحبش باید دید آنقدر که کوب که باشد که عدد ملکی باشد
 و اگر کوب و در شرف یا غیره باشد عدد ملکی باشد و در خط نیز
 و ایند و اگر کوب و در روج باشد عدد ملکی باشد و مضاعف شود **نکته**
دیگر بعد میان طالع قزاق و سهم الملك باشند بقدر کوب موجوده
 بدست و کوب **نکته** را به کوب که هر یک که خطش بیشتر باشد صاحب
 دولت اندک خطش و اعتبارش بیشتر باشد و بخوبی و خاصیت کوب
 باشد **مقابل** مله را به از صاحب سهم الملك حادث باشند پس اگر ناممل
 باشد بدلیل مله از ثلث یا تسدیس مله اول سلامت باشد و اگر
 بر سر با مقابل ناممل باشد دلیل فتنه و محاربه و خونریزی باشد خصوص
 مرغ را قوی باشد و دیگر از اینها و او را قوی باشد **نکته** لانه در معرفت
 صفت موالید این مله از تشخیص نظر بر وجه بطالع و طالع انتفا قزاق
 و مثلثات از جهت صفت موالید و طبع ایشان و طالع کوب
 و در اجبت کوب با یکدیگر و سهم سهم و دلیل برین معرفت **مقابل** هر
 جزو طالع شخصی که تولد شده باشد از قوی که متعلق باشد با و مله
 جزو طالع انتفا قزاق باشد یا موضع احد الشیرین باشد خصوص صاحب القوی
 با جزو که در محل بیشتر در آن باشد با آنکه طالع و ملک باشد از او مله
 طالع با آنکه رند موضع دلیل باشد با یکدیگر و دلیل با آنکه شریک باشد
 و در لانه و کوب و دلیل بر تصرف در ملک و قدرته یافتن و در آن هیچ
 و صاحب برج بی طالع انکس برج وسط السمیه باشد و صاحب و شرف
 باشد و وقت انتفا قزاق از مثلثه باشد و بر چو کاه کوب و در او
 را جهت باشد و دلیل است که بر حسب صاحب ملک باشد و اگر بر خلاف باشد
 حال بقتضی برج و کوب و دلیل باشد **و اگر** در طالع موالید اهل ملک
 که استعداد بزرگ و در او باشد اختلا و دخانه یا در وسط السماء
 و دیگر از اینها باشد و صاحب طالع متصل باشد با و در موضع خیره
 خصوصاً در او مله و بزرگ شود و اگر در محل نیز باشد از اینها
 و صاحب طالع بدو داخل چنانچه گفته شد ملک و بزرگ اما با بر سر
 باشد و اگر صاحب وسط السماء بی صفت باشد ملک و بزرگ شود و اگر
 فرود شرف وجود افتاد باشد با و شرف باشد ملک و منور **نکته** با
 مله و از اینها انتفا قزاق از عقده و انتفا کوب که شرف و در وسط
 السعاده و وجه شرف و دلیل است اینها وجود قوی کوب و کوب و کوب
 و در شرف و دلیل است اینها کوب و با اینها بقدر اول و درم و در وجه طالع با



و در دلیل است اینها بر وجه شرف و دلیل است اینها کوب و کوب و کوب
 اینها هر که سعدان و در وجه شرف و در اینها بر وجه شرف و دلیل است
 و در وجه دلیل است خصوصاً که یکی صاحب سهم السعاده باشد **نکته** و در
 هند و مشرق و بابل و روم و اینها بر وجه شرف و در اینها بر وجه شرف
 مصر و بعضی بلاد شام و قسری و اقالیم هر یک بنویس که مذکور شد بابل
پس چو و در وسط السماء و طالع موالید صاحب طالع متصل شود
 و این و کوب شرف و در شرف خود باشد مله و ملک و صاحب آن ملک
 شود **ایضا** چو صاحب طالع و طالع و در سهم السعاده و صاحبش
 مسعود باشد و صاحبان ایشان در وجه شرف و دلیل است و اگر مله
 صاحب قدر بزرگ باشد **ایضا** افتاب چو در قوی باشد و در دقیقه
 طالع باشد و دلیل است **ایضا** چو شرف و در شرف خود با یکدیگر باشد
 و در وجه شرف و دلیل است **ایضا** **نکته** عظم قدر و در حالت مله از
 دلیل است اینها باید کرد **نکته** و در وقت **نکته** اگر صاحب طالع
 متصل شود با افتاب و در محل و صاحب عظم با انتفا قزاق و در او مله
 ملک و بزرگ شود و اگر انتفا صاحب بر خلاف باشد ملک شده او
 و در وسط عظم باشد خصوصاً که کوب واحد باشد و اگر مله و دلیل و در
 و کوب باشد و در شرف و در شرف و در شرف و در شرف و در شرف و در شرف
 کرد واقع شود و در شرف و در شرف و در شرف و در شرف و در شرف و در شرف
 و این نیز باشد هم و علامت که انتفا مستفاد شود و او ملک و در **نکته**
 اگر سهم الملک یا در محل باشد و مقبول باشد یکی انتفا و دلیل خود
 حال صاحب دولت و عدد و اصلا و حال رعیت و خوی اطاعت ایشان
 و چو با کوب و در مقام محو و باشد و اگر مذکور است بدو جای باشد و در
 غیر محو و دلیل است بر وجود و فساد و اگر صاحب هم و صاحب طالع
 غیر مقبول باشد و دلیل است بر فساد حال رعیت و تغلب و تعظم و اگر صاحب
 سهم و در وقت محو و اگر مله باشد بر قیام صاحب دولت مقارن محو باشد
 دلیل خود و در اوله و دولت باشد و بدو حال و در فساد حال و اگر
 محو و دلیل است میان سعد و محو اگر تسبیح او را بعد سعد و محو محو
 اوله و دولت خود و محو و بدو باشد و اگر بمکس باشد حکم بمکس باشد
نکته چو سهم الملك بصاحب بین ظاهر باشد بنین مقابل و دلیل است
 که در محو و دولت حال خود و محو و بدو باشد اما بعد و رعیت بر و در
 بنین بر این باشد و در محو و محو و محو و اگر مقابل باشد و در محو

باشند و اگر بر آن **نکته** جوبه صاحب بنام زحل باشد و هر قدر
بگویم تحت الشماوی داشته باشد و نیست بر هلال اعدا صاحب
دولت بدست غیر که اگر دو تحت الشماوی باشد اعدا قوی العداوة
باشند یکی و اگر این گویند متصل باشند بگویند شرف که صاحب خطی
باشد و نیست بر بسیاری اعدا و خروج ایشان از جانب مشرق باشد
و اگر زحل باشد بگویند مدبر از ایشانند و نیست و نیست اعدا و غیر
اعداد و ضایع شده در جنگها و انجاء او و اعدا باشد بصاحب دولت
و اگر زحل در موضع خور باشد و اگر دفع قدری با او کنند و دلیل بسیار
خواجه و متاربعی و متعلبی صاحب دولت با وجود کثرت منویات
و شکی و بیم هلالا صاحب دولت باشد صاحب خانه زحل اگر یکی از
نیویں باشد بگویند دلیل بر آنکه خاندی و متاربعی از اهل بیت صاحب
باشد **نکته عام** اگر زحل در مخرولان نهاده و در شرف و مخرولان
باشد و نیست بر ابا دانیها و کثرت شهرها و ضایع شده اعدا **نکته**
اگر هم الملك تشکیل زحل باشد بگویند و هر قدر جوبه صاحب هم که
باشد و اگر بگویند بر حسب رعیت ملک را و ابا دانی و اگر در موضع
قبول و دلیل بر حکم باشد و اگر در مقابل باشد و دلیل ثلثی و
و جبهه و جدد رعیت باشد **نکته** جوبه مشرق باشد ناظر بشی
یا از اطالع و در مخرج ملک باشد خصوصاً که مستطال باشد و در مخرج
دلیل ظهور و قیام صاحب دولت باشد و جمع اموال و دوستی و عیال
او را از مخرج مجده باشد تا کید پیشی کنیم و اگر از مخرج ثانی باشد
دلیل ثبات و طول مدت و جمع اموال باشد و اگر مشرقی سابق باشد
از مناظره غیر این و طالع دولت بطول نکند و اگر مشرقی در مخرج
ظهور و در مخرج باشد و نیست بر جمع اموال و اگر مشرقی زاید باشد
و جمع متصل باشد و نیست که اموال متفرقه شود و باطل باقی نماند
صاحب دولت و اگر مشرقی در خانه خود باشد و مخرج متصل باشد
و دلیل صرف اموالست بر وجهی که هلالا حاکم رعیت باشد و اگر مشرقی
در خانه باشد که موافق طبیعت وی باشد و در مخرج قوی باشد از طالع
از مخرجی و نیست بر جمع اموال و طلب از رعیت و اگر خلاص کند بشی
مال که باشد محافظت کند و اگر مخرج در موضع خور باشد و در خانه
مشرقی و مشرقی در خانه مخرج باشد و نیست اطاعت اهل بیت
بطول صاحب دولت و نیست شده از آن و انجاء و غیره

فکری

و نیست از خصوصاً که بخور و نهاده و شمس ناظر باشد از وقت که
غیب و اعدا با و یکی مواضع خور باشد و بجای است مخرج در خانه خود
باشد یا شرف خور و با خانه مشرقی یا خانه افتاب ناظر باشد بشی
بجویند شمس و دلیل عزت بسیار جمعیت و شهرت صاحب دولت باشد
نکته مخرج مقادیر سهم العداوة باشد و نیست بر مخرولان
کشتن خویشی و قوم و عزت الله حروب و رعیت سفرها و اگر در مخرج
مشرقی باشد و در طالع بخور و سینه مخرج و نیست بر قوت و
قدرت او بر سایر ملوک و در سواد رعیت **نکته** و در وقت ظهور و جوبه
شمس متصل شود مخرج که خالی السیر باشد غیر مناظره مخرج و نیست
بر سر کشتن لشکری و شدت فساد ایشان و اتفاق ایشان با مخرولان
و قطع طرف و اندوه خلافت و اگر مخرج مقادیر متصل باشد بر مخرج
و نیست بر سکونت لشکری و اطاعت ملوک و ضعف خواجه ملک
و نیست متوافقت که خصوصاً که زحل و نیست خور باشد و انصاف
افتاب باشد مشرقی از غیر مخرج و نیست بر بسیاری خواجه خصوصاً
که اندیمیت و اهل بیت باشد و بسیاری هم و اندوه و اگر مشرقی
زحل ناظر باشد و نیست با وجود خواجه زود فتنه ساکنی کیم
و ضعف خواجه خصوصاً که هم نیز مشرقی باشد **نکته عام** انصاف
زحل و دلیل بر امتی ملک و ظفر و قوت خصوصاً که زحل مری باشد
مناسبات **نکته** انصاف شمس از مشرقی و انصاف مخرج مبدع انصاف
از اهل بیت مخرج و نیست بر مخرج خواجه از اهل بیت ملک کیم
گویم و کالت مری که دولت باشد و سید ملک هم و اندوه و اگر
سعد و باشد از ظفر باید و اگر انصاف زحل بکند و اگر کند مخرج
میری کند مخرج خواجه و نیست و خوف بر ملک باشد از مخرج و اگر
مخرج بمدا انصاف مشرقی متصل شود مخرج مخرج بر ملک باشد
از اهل بیت او که صاحب و اعیبه باشد پس مشرقی بر مخرج
مخرج شود اعانت باید پس اگر مخرج متصل شود بر مخرج کار از پیش بر
پس اگر با متصل شود مشرقی دلیل بر تقویت و قید اهل بیت و
ساز مخرج و اعیبه بسیار پس اگر این انصافالات در خانه خود باشد
و مخرج مخرج باشد ظفر صاحب اعیبه و باشد **نکته** لانه جوبه
پس اگر کند و نیست مخرج طالع و در شرف خور و اگر ملک و اگر نیست
بر نیست ملک بر رعیت و نیست و نیست و نیست و نیست

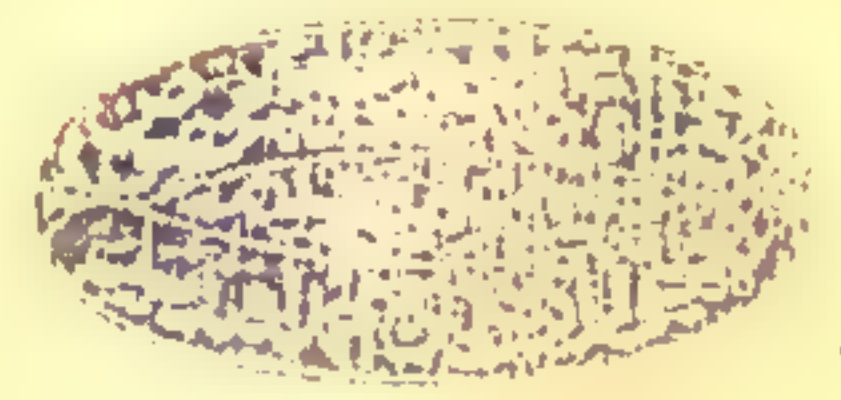
میشود که کتب صاحب شرف و اگر کتب حلال و به حق و در صوبه خود یا کوی
 باشد و بلیست بر خود حلال و رعیت و بدستار ملایک پس نظر در هم طالع کنیم
 و در هم موضع افتاد پس اگر از مروج ثابت باشد و سبک و در مخرج و ناظر
 باشد و بلیست عادت و طوطی و قمار ملک باشد و اگر در مخرج کوی باشد که در
 شرف خود یا در خیر خود و شمال باشد و زاید باشد صاحب دولت
 و افضل و قوت زیاد کرده و **تکته عام** اگر صاحب دایم و سابع و طالع
 باشد با مخرج و بلیست بر مخرج اعداد دولت و اگر صاحب طالع با مخرج
 و دایم با در سابع باشد و بلیست بر مخرج ملک بجهت اعداد نظر در هم
 الملک کنیم اگر در محل ملک باشد و بلیست اعداد باشد و در مخرج ملک
 بلیست بر مخرج و طالع **تکته عام** اگر صاحب سهم الملک مخرج باشد
 از صاحب بلیست ملایک و بلیست بر مخرج مخرج اموال و اگر متصل باشد
 و بلیست بر مخرج مخرج اموال و اگر ناظر باشد و بلیست بر مخرج اموال ملک
 باید و این تکته و در مخرج بیوت و رعایت و اجبست و حکم بر او ایام حرام
اما مخرج و در سهم که لازم است اول افشای تا با نژاده و درجه سهم
 بعد گیرند و بر موضع قرار افتد منتظر به مطلوب باشد و این سهم را
 السلطان گویند و **دوم** از نژاد یا نژاده و درجه سر طالع بعد گیرند
 موضع شمس از ایند منتظر به مطلوب باشد و این سهم را رعیت
 نامید و اگر در مخرجان محل باشد و بلیست بر مخرج عادت و کند و قرار
 و انهارد اگر در مخرجان است و بلیست بر مخرج اعداد و درجه
 صلاح و دین و عفت و عبادت و حج و زیارت مواضع متبرک و غیر این
 لغیر و مساجد و معابد و اگر واقع شوند در مخرجان مخرج و بلیست
 لشکر کشی و کار و بار و در مخرج لشکر و لشکر بیدارید و بسیار شود
 و اگر واقع شود در مخرجان زهره و بلیست بر مخرج اموال و درجه
 خوانش و سافندک و قطع یا فتنه از نژاد و سافند و نژاد و این
 واقع باشند در مخرجان عطارد و بلیست بر مخرج اموال و درجه
 و در مخرجان با در مخرج و در مخرج با در مخرج و در مخرج با در مخرج
 واقع شود حکم بر طالع ایشان کنند **تکته** و اگر در مخرجان کوی
 باشند و کوی حکام و اقوت و ضعف صاحب خانه و بلیست
احسن آنست که با دایم سهم و بلیست قرار جمیع کنند چنانچه سهم و کوی
سند که حضرت منجوتی است از علم الدین و در مخرجان و در مخرجان
 به علم السلطان است که کوی و سافند و در مخرجان و در مخرجان

بر و صاحب و در مخرج و مخرج سهم و در مخرج و در مخرج و در مخرج
 و در مخرج و عبادت و عبادت اما با قتل و کشتی و قید و بند
 پس نشود و مخرج و مخرج با با یک و سید با یک و حاکم با یک
 بر مخرج **تکته** و در مخرج و در مخرج و در مخرج و در مخرج
 معلوم میشود و طالع و مخرج و در مخرج و در مخرج و در مخرج
 و در مخرج و مخرج و مخرج و در مخرج و در مخرج و در مخرج
 سالی عام که تواند نمود و بلیست کرده نظر کنید بجای نخل اگر در مخرج خود باشد
 و در مخرج صاحبان چهار موضع دانسته میشود **اول** بعد میان
 نخل و طالع بینیم بهر سی و درجه سالی که نخل باشد **ثانی** بعد میان طالع و نخل
 باشند و بهر سی و درجه سالی **ثالث** بعد میان طالع و موضع قرار باشد
 و **چهارم** از سابع سالی مخرج طالع قرار باشد پس اگر نخل در
 مخرج خود باشد و درجه شمس از مخرج و درجه کشتی باشد تا بلیست و
 مخرج و درجه سالی مخرج و در مخرج و در مخرج و در مخرج
 تا موضع قرار و در مخرج و در مخرج و در مخرج و در مخرج
 قرار مخرج **ثانی** رسید با تمام عطیه ملک طریق و انسانی و
 از انهارد و در مخرج و در مخرج و در مخرج و در مخرج
پنجم رسید و در مخرج و در مخرج و در مخرج و در مخرج
 خود باشد و از نخل دقیقه تا مخرج و درجه یا از بلیست و مخرج و درجه کشتی
 و درجه و بلیست بر مخرج و در مخرج و در مخرج و در مخرج
 هر درجه سالی و هر دقیقه مخرج و در مخرج و در مخرج و در مخرج
 تا نخل ساعتی و هر دقیقه و در دقیقه پس ملاحظه کنند با نخل
 و از نخل سالی قرار تا اوقات مخرج پس اگر در مخرج و در مخرج
 مخرج باشد و صاحب خانه و دیگر از اوقات باشد بعد میان صاحب
 خانه باشد بعد درجه شود و از مخرج سالی سهم و در مخرج و در مخرج
 نیم ماه و بهر مخرج دقیقه و در مخرج و در مخرج و در مخرج
 و میان اوقات از صاحب بلیست باشد موضع و در مخرج و در مخرج
 اگر در مخرج و در مخرج و در مخرج و در مخرج و در مخرج
 مخرج و اگر در مخرج صاحب خانه کمتر از سهم درجه باشد از مخرج
 مخرج و دقیقه و در مخرج و در مخرج و در مخرج و در مخرج
 باشد و در مخرج و در مخرج و در مخرج و در مخرج و در مخرج
 مخرج و در مخرج و در مخرج و در مخرج و در مخرج و در مخرج
 مخرج و در مخرج و در مخرج و در مخرج و در مخرج و در مخرج

قیام بدین نوع باشد نظر بطالع و عاشر کنیم و استخراج حیل و کلاه
 کنیم بدستور مواجد بعد از آن تیره وجه طالع بجهت دانی حال
 بد نش و تیره وجه عاشر و بجهت دانستی حال سلطنت و حکومت
 و باد و آرم و کلاه کنیم پس اگر بقا طالع رسد و نحس نشو و حکم بقطع کنیم
 و اگر بقا طالع نرسد بلکه بقضا و انعام حکم بقضا کنیم و از آن بجای
 قاطع و قاسم غافل نشویم و بتدا و کائنات کو شیم و قطع از قضا و قاسم
 از مرض و عجز از تقوی و عجز از امرای نفوس واجب دانیم و این انصاف
 حد و وجه و در بیان و از دکان و نه بهره و هفت بهره و نیم بهره و اثنا
 عشریم استنباط نموده کوه و از ضعف و قوت و از عرض کواکب غافل
 نباید شد که بحر فقیر حقیر جلالت الهی بحیرت فریست **شهادت**
 از طالع و طالع قرائن است و انشاء الله و تفسیر آن از افاضه از این سخن
 در بی موضع غافل نشوید چه یکی است که در بی سالی حادثه روی با
 بدش نوره و آنه نه قرائن حادث باشد بلکه انما کوائف باشد **باب**
 از اصل قرائن ملت و قرائن حادث آن اتفاقا مکتبه و انشاء الله هر دو
 و مطالع انشاء و مواضع کواکب اصلی و نسبی غافل نشوید که نتایج طالع
 بداند نماید میشود **اما علم که مستلزم نیکت** باشد در طالع سالی
 قیام اگر زحل در برج و آرم بر علت باشد از بی و نه و طوبیت و اسباب
 و سبب خصوصیات و اگر در دود و لو باشد آبادها سبب و قوت و نفع و نفع
 آن و اگر در بیوت مستحق باشد در این ابقا بر وجه محمود باشد
 پس اگر در قوس باشد علت از حرارت و غلبه بادها کم و اگر در حوض
 باشد علت از غلبه حرارت و طوبیت باشد و اگر در خان مرغ باشد علت
 حرارت باشد و اسباب ضربت نیر و آرم و اگر مرغ معاود باشد پس
 در محل باشد علت و در سر و رو باشد مانند مانند و غیره و اگر در
 باشد علت و در اسباب از هم دیدید و سد و خدا و طالع و و با باشد
 نگاه داده و اگر فلاسند باشد علت از حرارت و بیوسته باشد خصوص
 که شمس بر برج نحوس شده باشد و اگر در خانه از هر باشد علت
 که غله باد و به و سبب و به و سبب و آنچه باین مکتب پس اگر در قوس باشد
 علت از سردی و خشکی باشد و از چهار پایان و اگر در میان باشد علت
 از حرارت و طوبیت باشد و از نه خلق خصوصاً که در حوض باشد
 و اگر در بیوت عطارد باشد علت فساد و فساد از حرارت و طوبیت
 و از طالع و اگر در بیوت باشد علت از قضا و کبد باشد از قضا و

و طالع ملت

و اگر در قوس و غیره و اگر در خان مرغ باشد علت از حرارت و طوبیت باشد **۶۴**
نکته در بیان علل از موضع صاحب خانه غافل نشوید که آن علت و آن
 عضو بهم رسد که از برج و کواکب توان گفت **نکته** از نظرات کواکب و در
 نور و دفع طبیعت و قوت بر حوض و صاحب خانه و غافل نشوید چه
 امکان قوت انما از این باشد که مرض دیگر دارد یا ضعف آن مرض یا
 دفع آن مرض دارد از ضعف و قوت و از عرض حالات استنباط توان
 کرد **اما معرفت روز نیک و روز بد** نظر بطالع نحس و سالی قیام کنیم
 اگر زحل در برج مقارن باشد یا متصل بر ربع یا مقابل و ناظر بطالع
 باشد و دلیل بر قتل و اگر زحل مقبول باشد و مرغ ضعیف باشد
 و قوی خط خود و دلیلست بر حواری و عدالت قیام و بعد عفو کنند
 و باعث بلیست مقدسه فتنه و آشوب شود و اگر زحل تحت المشاع
 باشد یا محرق باشد و شمس دفع قوت کند بر برج و دلیلست بر قتل
 قیام **و اگر مرغ** منصرف شود از زحل از ربع یا مقابل و نقل کنند از
 این دو نور و باد و نور کواکب دیگر که قاطع باشد و زحل ساقط باشد
 از اوقات مرغ و موضع خوب باشد و دلیلست بر قتل قیام و اگر زحل نقل کند از ربع
 و نور و اسباب هر دو دلیل بر قتل قیام است و اگر زحل ساقط باشد از
 طالع و مرغ قوی الکاف باشد یا در وقت باشد و متصل باشد از
 تسد پس با شکیست و نور کواکب سعدی و رمیان نباشد و دلیلست
 بر قتل بقا و نیکت قیام با هر و یکی که در سفرها باشد یا در نقل
 و حرکت خصوصاً که نظر تسد پس باشد و در سالی انتقال امر از خانه
 بمنزله و اگر مستحق و بدیت و محل باشد و بعد حال شود بقا و مرغ
 یا از ربع یا مقابل بد و نقل کواکب سعدی دلیلست است و اگر مرغ بیشتر
 قیام باشد و در حوض طالع باد و بال و باد و یکی از برج که کواکب
 قطع نور باشد نیکت و دلیل قتل باشد و اگر مرغ یا شمس باشد و در برج
 ثانی شمس باشد یا در دانه یا در دانه افتاب باشد و دلیلست
 و بعد از آن فتنه باشد و اگر میان شمس و مرغ و بعد بلیست
 نقل از ماه باشد بقدر سینی مرغ و اگر میان ایشان بدت از آن
 و بعد بلیست بقا باشد بقدر سینی مرغ و بعد بلیست بقا
 باشد اگر در ربع سعدی و در ربع بدی باشد و از اصل طالع قیام
 باشد در طالع سالی قیام و در طالع سالی قیام و دلیلست است
 و اگر نحس و بدی و از بدی و در سالی قیام باشد و دلیلست است



جز سهم السعاده و سهم الغيب و ادباب مثلثات الاشياء و ديوت
 مقبوله و مني با نظر آخر و ديوت بر غير و صلا و غير و قابليات
 خده بق و ملوك خصوصاً منسوبه و به السهم و به للثلثان و به
 و ديوت بر يديك **نكته** صلا سهم السعاده و دليل عيش و عشرت
 ملوك است و صلا سهم الغيب و دليل سلامتي ملوك باشد و قساري
 و به بر عكس باشد **نكته** نظر بر بافتاب و بصاحب بيت القاب بنظر عباد
از برج انشاي مكره بادشاه از جانب مشرق هم رسد **و از برج خور**
 مكره از جانب مغرب هم رسد **و از برج خور** مكره از جانب جنوب هم رسد
و از برج ابرو مكره از جانب شمال هم رسد **نكته** نظر بر سهم السعاده
 و سهم الغيب بنظر عبادت و ديوت بر فتنه و جنگ و قتل و خونريزي
 و بسياري از دوا و راه نجات **نكته** تشریف و ۱ با هم ديوت بر
 فرج و سرور و عالم خصوصاً با دشاهان و ارامش و داو و بر بروج
 با فرج حزنه نيز ختم باشد **تشریف** دهر و رخ با هم ديوت بر خون
 لشكر و ذخيره نهادن و عيش و عشرت و بر بروج و هر يك حال لشكر
 و حرکت لشكر بجانب مشرق و قوت ترك و قوت عيش و **ايضا** تشریف
و ۱ با هم ديوت بر فرج كشيدن دنان و حمل شدن و قلمه داران و بر
 بروج الله و هم ياد شاهان و عظماء مشرق باشد **ايضا** تشریف
و ۱ با هم ديوت بر فرج و سرودن كتاب و اديب قلم و بر بروج مشرق
 حكم ايشان و تسلط با عدا باشد و بر بروج رخ گرفتار ادباب قلم و اديب
 بتمت باشد پس اگر رخ با يني و مشرق باشد و ديوت بر ميثاق و داد
 مراب افتادن و بر بروج ايشان ايشان و ادباب قلم رسیده **ايضا** تشریف
و ۱ با هم ديوت بر جمعيت و تواناي و توانگري ادباب قلم و توان
 مستوفيان و بر بروج و خلا اموال از جانب خيانت و ناكاهي هم رسد
 و اگر رخ با ايشان باشد و ديوت بر سوكه **ايضا** تشریف **و ۱**
 با هم ديوت بر تسلط ملوك بر عباد و اهل عبادت و بر بروج
 ابرم باشد و خيرات و عبادت ظاهر بر طرف شود **ايضا** تشریف **و ۱**
و ۱ با هم بر بروج يكي يافته ديوت بر عفت و عفت و عفت و عفت
 از عايد و گرفتار از ايشان **باب دوم** و در ملازمه نيم بر سيب است
 بود و از فصل **فصل** در لکام فصول ايوه اگر نظر بر صاحب مشرق
 بر منقلب بشود خود وقت خود با افتاب السهم و ديوت بر صلا
 احوال و در ملازمه نيم بر سيب است **فصل** ملازمه نيم بر سيب است

کواكب و فصول جوده انخوي و خاصيته ذاتي کواكب غافل نشوي بخوبين
 به بروج که مواضع خود يافته باشد **وقت و ساق** طبيعت فصل با نظرات
 مواضع باشد بر آنکه فصل مواضع طبع خود کند و سلامت لایم ذات
 خلايق باشد خصوصاً که سحله ناظر باشد و اگر خوب باشد و در بروج باشد
 که غافل نشوي و مخالف طبع فصل باشد و نظرات شاهد بر بروج
 و ديوت بر فتنه و دهر و ابر و رخ و باد و باران و غلبه ابر و غلبه
 که اناک و نظر کواكب با و مقهور شود و اگر مخور شود و سمود
 ساقط باشد و ديوت بر آنکه ياري و عافيت و ملازمه نيم بر سيب است
 شايع و خطا افتادن و ملاحظات که از بروج و عمارت و فصل و فتنه نزان
 کف و ابر و بخوبين ذات علوي بروج باشد و در سفلای کواكب رجعت و استقامت
 و تشریف و تفریب و خوي و طبيعت بروج فصل غافل نشوي و در کواكب
 فوج و ضعف يا خبر باشد خطا انحصار واقع ميشود **نكته** و نظر
 کواكب شمسی و وقت خود و احوال خود و **و به احوال** نظر کند
 و ديوت بر سرما و ياري و مردم که هستان و فصل و عود اگر نظر کند
 و ديوت بر خير و امانت و خوي شيانان و منشوبات صاحب مثلثه
 شتر و فساد خود و خوي حال صاحبش جز اگر **مرح** نظر کند و ديوت
 از خفا و عيب و بسياري تب و اخلاص هو اگر **نهر** مقدار شود و دليل
 است بر بسياري ايهام نافع و خوش حالي مردم خصوصاً صفات و ساده
 نگاه و مطربان اگر مقادير **مطارد** باشد و ديوت بر اخلاص هو و بسياري
 بروج و مذاق اگر **نهر** نظر کند و ديوت بر اخلاص هو و فتنه و تبيلات **و ۱**
باب ستاره نظر بر **نهر** دليل با دهاه صوم باشد نظر **نهر** و دليل قوت
 هوا و زنده بادهاه خوب باشد نظر **مرح** دليل که ما و اهل ارض حاد و حاد
 باشد نظر **مطارد** دليل که ما سخت باشد و در خوي و نظر **نهر** دليل
 استقامت طبيعت رتبه و اوياش و مردم با ناي باشد نظر بر **نهر** دليل علم ثبات
 و اوس باشد و قديله مستديري و عدم خيال و ديوت باشد **و به ايهان**
 نظر **نهر** و ديوت بر تياج سر و رخت و محصولات خريفي نظر **نهر** و دليل
 و اقله ميوه و تياج حال او باشد نظر **نهر** دليل خوي هوا و ميل بر طوبى
 باشد نظر **نهر** دليل اندوه و ميثاق عوام باشد و نزل خود و اوطان و اخلاص
 خا ابر و فتنه **نهر** دليل که ما سخت باشد و در خوي و نظر **نهر** دليل علم ثبات
 نظر **نهر** دليل که ما سخت باشد و در خوي و نظر **نهر** دليل علم ثبات
 نظر **نهر** دليل که ما سخت باشد و در خوي و نظر **نهر** دليل علم ثبات

نکته به بروج کثیر و درها و نذر قد ها
 و جبال افغان و غور و غزني و در الحما
 و کرمان و شیراز و لرستان و خوزستان
 و اصفهان

مرغ باشد و بنویسد از علوی بدیگری دهد و عطارد ناظر باشد بر مرغ و زهر
ساقط از وی در مدت این طالع حرام فایز کرد و میان ملک که از خانه اندام
قدیم باشد و خانه که دومی حق کنند خاصه که مرغ در وقت باشد و بنظر عدل
زحل واپسند و عطارد اعانت کشاند که بچشم که مرغ بذات خود نور مشرق
بر زحل سپید هدام نماز فتنه از خالاج و مدعی ملک بود و اگر مرغ بنویسد که ملک
سفل نظر اندیشی کند بسبب مردم فرومایه فتنه بلند شود و خالاجی مفتی
باشد پس اگر سفل و باشد و یکی از زحل بشی و دهد و دیگری نور مشرق
بر زحل اعانت فتنه اندر دهد و جانب بکند لیکن بر طالع ملک و بخت سفلایی و
مکانه شاه از طالع و غیره و اگر انصاری مرغ بر زحل انصاری دفع قوه پادشاهی
باشد ملک غالب آید و بنظر خود قوی حال باشد بقوتها عظیم الا فتنه
دفعست و ظلم و جور و فساد و شر و مصود افلاک و اگر مشرق و ما
شمال و مستحق باشد مشرق بنویس از طالع استقلال که یاد کرده ایم و در
خانه نبی باشد یا مضبوط بود نژده هر دو نبی یا نژده صاحب بخیر خود
یا عاشر طالع خود و اگر انصاری مرغ بر زحل انصاری افکار بود ملک مغلی بر کرد
خاصه که زحل بنظر خود ضعیف حال باشد بضمقه عظیم از جوی
از طالع و در مال از وقت و موقوفه و افلاک و افق و رجعت و احتیاج و بر
بربر نبی و در وجه موقوفه و غیره و یا بر مزاج تیر یا صاحب دایم یا ناسخ
متصل باشد یا دایم و ناسخ و اگر نظر مرغ بر زحل از عطارد باشد کشنده
لشکر ملک باشد و حربه برود شود و اگر بودت باشد بر عکس و اگر زحل
در برج و در از طالع باشد بسیار فرزند یا زود دست بد پیوند و شمشیر
و درود لشکر ملک پیشتر بود خاصه که خنایند مرغ متصل باشد بر زحل و اگر
بر عکس باشد هم بر عکس بود و اگر زحل در برج ثابت بود و او و فتنه یا زحل
و پیوند و از برج ثابت یا وقت ملک یا بداند باشد و حربه و اگر عطارد ناظر
باشد بر زحل یا مزاج مرغ ملک یا لشکر و حمله باشد و اگر آن نظر شود باشد آن
و اگر بجای خود از پیش رود و اگر نه عیب باشد و اگر زحل در برج ذر جایی
خاصه قوی یا مرغ از وی مشرف بود ملک یا بر آن و در ستی و طالع و اگر
زحل پیشتر باشد یا دایم شرق بود و حربه و حمله و فتنه و اگر زحل
و اگر مرغ باشد یا دایم مرغ بر زحل و یا طالع و اگر زحل
ملک بر زحل است و اگر خالاج از مشرق بداند هم در زحل و اگر مرغ
و دایم ظاهر باشد حربه فایز شود خصوصاً که زحل در برج مرغ باشد و اگر
مهرک اندیش و اگر مرغ و دایم باشد حربه فایز شود و اگر مرغ

[illegible]

[illegible]

و قوه سال و پیرای و مشرق و و بختها از هر قوه **د** دلیل مخالفت
عوام با اهل طاعت و فاضلان و انکار میان ایشان و ابدعلا
صی که قنادان و حرکت مسافران **ف** دلیل خشک هوا و حرب و حزن
دینش و ارجیف و مخالفت امرا و لشکر و امراض مهلك و موده **ج**
دلیل قرح اهل سواد و دینیت نمودن بفسق و فجور و درو تو خزان و
قوادان و بسیاری یابندگان و ناسزاکاری ازواج **ح** دلیل آبناکی
اراجیف و بیخ بخار و اهل بازار و کفایت عتقهای محاکمه و دروغ و رقیق
لواطه و جملها و کارها ناحق و بدگشتن هوا و ضعف و دروغها
و دروغ و برف **د** دلیل کثرت عوام از سپاهیان و بی وفایان
و توقف مسافران و دشواری وضع حمل **ز** دلیل طاعون و جسته
بادها و مرگ اطفال و بدی حال زنان و خطر باده و خواجه سریان **ه**
دلیل وفاق بازار و بخار و اهل بازار و رسیدن اخبار کثرت و
نشاط و خلایق و میل نمودن با غلام و کردن سحرها و عتقهای
بیان زنان و امراض و سرما و برف **و** دلیل قوه حال عامه و سافل
و صلح میان خلایق و سرما و برف و سنگ و سفقت بخار و ناکره و اول
برج بکشد و دلیل بسیاری یاران و بخت **ز** دلیل کثرت بر بسیاری
طوبیت و در هوا و برف و بیادانه و دراج بازار و برف **ح**
دلیل کثرت سرما و برف و در ماندن اهل غریب و سواد و
بسته شدن واهها و بجه افتادن عوام و ناسزاکاری ازواج و
قاصد حیوانات **ا** دلیل حرب و فتنه و فساد کردن
بندگان یکدیگر و افروختن قوی و بزرگ طایفه و بزرگ شدن
و وفات قاصب رسانیدن به بزرگان و هلاک بادشاهان و قتی
و سیرتانی مردم و خطه و ناکش بلا و موت بزرگان **ب** دلیل
جمع آمدن لشکرها و لیری نمودن اگر او داحشام و غراب جایها و
افت پیرای و سپاهان و بیاید های خویش و هر چه در مردم و نرفته
نشدن ملک نام از خاندان فیم **ق** دلیل حج و خروج و ظهور اعیان
و کثرت اهل حجاز و سواد مغرب با طوبیت هوا و موده بزرگ
و دلیل غلبه نشاط پیران و کثرت و وفات و فساد و خطر باده
و ناکش و ناسزاکاری ازواج و مرض و مرفه و بخت **د**
و دلیل کثرت بازار و بخت و بسیاری ارجیف و بدگشتن هوا و کثرت
بازارها و ملامت و اهل بازار و دروغها و مردم **ز** دلیل

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

سے

مغرب بیوقت **و اگر** در سابع طالع باشد دلیل بر وفات او باشد و غایت
 رعایا با ملوک **و اگر** در عشر طالع سال یا فصل باشد دلیل بر وفات او
 رسیده و نجات و مطربان متکلفات و ملوک باشد و بر نفسی انجالت
 و کتب مبین **اما در** دلیل بسیاری قتال و جدال باشد میان ملوک
 و حدود آیت عظیم باشد میان آسمان و بخشنه خوار و دنیا و مشرق
 و غایت ملوک مشرق و مرکز اشراف و امیان و واج و امر خشم بسیار بوده
طالع مشرق دلیل بر خط و بجانب مغرب و کثرت محالطات و دانت خلائی
طالع مغرب دلیل بر کثرت باران و جلاء و طمان مردم که پایه **بسیار** طالع
 هر سال یا فصل واقع شود دلیل بر شیاهی حال خلائی باشد و خصوصاً در
 و ملوک که صاحب علوم موسیقی و مباحثی باشد **و اگر** در دایع سال
 یا فصل باشد دلیل بسیار سوخت غلات و انجبار و غنای مرده و نهضت
 اندامی و خوار و بقاء **و اگر** در سابع طالع سال یا فصل باشد دلیل بر
 زنانه خصوصاً قتال ملوک و سلاطین و بسیار کشته شده زنانه
و اگر در دایع ملوک باشد خصوصاً در اترک و بعد از اشراف و ملوک
 نادگان **اما در** **سینه** دلیل بر افت مرده و غایت خشم که گیاه و واج اندک
 و ذکر و مردم و تسلط باده و عدم فتنه بلقاط بعضی و کثرت قروح و
 و خلائی و ظلم و ظلم و وجود **طالع مشرق** دلیل بر حروب و فتنه و بجانب
 جنوب خصوصاً در باب **طالع مغرب** دلیل بسیار فتنال باشد و در ثواب
 عراق و بسیار بیو **بسیار** در طالع سال باشد دلیل بر وفات و موت و از این
 باشد خصوصاً مستوفیان و ادب باب قلم و موت و اشراف و ملوک صاحب
 سیم و از عالم و غایت سارقان قلم **و اگر** در دایع طالع سال یا فصل باشد
 و دلیل بر خط و قتل از ملک شده مرده و غایت بسیار و موش و
 و سابع باشد دلیل بسیار فتنه و فتنه و قتل و ادب باب فتنه
 فتنه و کافر و کافر و فتنه و کافر و فتنه و کافر و فتنه و کافر و فتنه
 باشد دلیل بر وفات ملوک خصوصاً بنده سید و فاضل و مشهور و با دایع
 خود باشد **اما در** **پیش** دلیل خشم که قوا که و عصوفت باده و فتنه
 ملوک و فتنه حلا و اشد کثرت ترشیها و قتل باده و فتنه و فتنه
طالع دلیل بر فتنه ملوک عراق و غایت و فتنه و فتنه و فتنه
 در فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه
 دلیل بر وفات و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت

[illegible]

99

[illegible][illegible]

4

[illegible][illegible]

2.

[illegible][illegible]

2

[illegible][illegible]

2

دیوان و فیاد قبا به چشمه و دود خانه و بنی کشت و قلع و بنای او و
 و حلو بان کتبی و معد و انصاف پادشاه برین عهد بود **هلاک** اگر بلیغ بود
 و لیل کی یادان و خنک آب چشمها و کار نرها و جاهها و اگر برستانه بر باد
 بهار و بهرود قی و کز نه خرابه خود کسب و معیشت و بیتی بگذرد **ط** و درین
 دیل یاد و پیمان صعب و ترس و بیم در راه از شهر و فساد حال مردم و اگر هر چه یاد
 بجانب مشرق بود پادشاهان بر آن شهر مانده اند و در حقیقت و اربع و سار و دود
 در میان مرز بود و اگر بجانب مغرب بود مردم مانده فرو مانده و دود غوغا کنند و اگر
 نکران بغایت برزد و در فانی قطع و شکنج بگذرد و مردم بی لیلی حرکت و خصوصیت
 کنند و بجاها و دیگر غله فراوان بگذرد **افغانه** **ستان** دلبانی که سار و هلاک
 و انت سیه و فلت مکنش و یکسبی مردم بخار و مغرب بود و اگر ستان و مرز
 بگذرد و لیل مرز بگذرد بگذرد و پادشاهان که ستان **افغانه** دلبانی که سار و هلاک
 افغانه بگذرد که پادشاه خود شان خراب کرده بگذرد و مردم مانده و درین وقت
 افتند و مرز چهارپایان بود و جو و کندی و جو و کندی و جو و کندی و
 پادشاه شهر هلاک شوند و پادشاهان و دشمنان خود را هلاک کنند و پادشاه
 فرامیاید و بفور بعضی اینها بزرگان پادشاهان خود را خلافت کنند و پادشاه
 مظهر که در جلای **هلاک** کند و اگر بجانب مغرب بوده خرابه شهر هلاک
 بوده بگذرد و جنگ و خصوصیت و خود و مرز و دیوان مردم افتد و در دیار
 شکست و قطع و شکنج و دلبانی فانی بود **عربیه** و دلبانی مشرق و پادشاه
 و پادشاهان مشرق شهری نو بدست آیند و اگر بجانب مغرب بود مرز که از پادشاه
 خود ماضی کرده و باقیه بسیار بحرب و دود و دود و دیوان و رعیت اختلاف
 و در ایضا افتد و پادشاهان پادشاه استقامت گیرد و در کاره بسیار مردم
 و درین دین و بهار بود و **هلاک** کند و پادشاهان بود و شیر و بنای و بسیار بود
 و در **اسمانه** **دین** و در مشرق و شکنج و جنگ و خصوصیت بود
 پادشاه و اگر ازینها و سرها صفت خاصه و در ستان و در پادشاه
 و در مغرب بگذرد **علافت** **تجیب** که در **اسمانه** بگذرد و در
 و در **تجیب** و ولایت و مرز حیوانات و کدورت مردم مانده
 و در **تجیب** و ولایت و مرز حیوانات و کدورت مردم مانده
 و در **تجیب** و ولایت و مرز حیوانات و کدورت مردم مانده
 و در **تجیب** و ولایت و مرز حیوانات و کدورت مردم مانده

[illegible]

بمان و هو و جز
 انصاف از او و
 دشت و غافل شود
 ایمن و البر و عبادت
 شایسته و بزرگوار
 غرض و عبادت

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

تلف

[illegible]

مدول دلائل سبب و کہ دلائل اصلی بران گذرد
در مولود

برج طائر الحوت

اول چون	اول مشرقی	اول مشرقی مقدم	اول مشرقی	اول مشرقی
مشرقی الفری	اول مشرقی	اول مشرقی	اول مشرقی	اول مشرقی

حدود دستور دلائل اصل	کامیاب و نامیوس
الدلائل	کامیاب و نامیوس
طالع نصف	کامیاب و نامیوس
مال جموت	کامیاب و نامیوس

جدول دستوریه در اصطلاح و انجمنیان گذرد			
تالعاتی	مجلس	مجلس	مجلس
۱	مجلس	مجلس	مجلس
۲	مجلس	مجلس	مجلس
۳	مجلس	مجلس	مجلس
۴	مجلس	مجلس	مجلس

[illegible]

وفى

4

152

مشتاكت كواكب سعد و غنى غزير و سیده باشد و چون به حرکت وسط افتاد شود
و چون به قیام شود متی هر دو دلیل با آن همراه و به اصل بخوبی رسیده باشد و چون
به اوج رفت كواكب انحصاف انتهای است اگر بخوبی بود و نصف النهار باشد سقاقت
از وقت غروب را نصف النهار افتاد یکی بند و حصه آن از حرکت وسط افتاد گرفته
بود قبل طالع بادیل که تیر خواهند کرد و افزایند و در باب نصف النهار تا آن
که تیری میزنند تا باخمس شود اگر خواهند که بدانند که تیری طالع باینجه بر کدام وقت
انسان بگویم خواهند دیدند بعد میان هر دو و بعد تا آخر گرفته و بعد وسط
افتاد مقوی کند تا بخوبی و ایام مطلوب حاصل شود و اگر خواهند بدانند که بعد
انجمنه و در وقت تیری دلیل عرضی بر کدام برج و درجه رسیده باشد حصه آن
ماه و روز آن جدول وسط افتاد گرفته بر مواضع آن دلیل افزایند حاصل موضع
تیران دلیل باشد **دوم** بطریق بطالیوس را گفته است که آن جهت تیری طالع داد
تا بخوبی مجموع فضل الدود را باد و در هر جهت چهار صد و پنجاه و هفت درجه
و سه و دقیقه و شش ثانیه بر ایام یک تیری وقت کنند خصه بلا دفعه قابل
شود پس طالع مدبر طالع بخوبی رسیده و ایام مقدار میباشند تا چون باخره سال
رسد طالع طالع بخوبی رسد **دوم** مشهور شده باشد بمینه و چون خواهند
دانند که در وقت معلوم تیری طالع یکا رسیده است ایام افراد مقدار حصه کردن
غریب کرده کند و در جدول طالع بلاد مقوی کرده و در هر جهت حاصل شود اگر
خواهند بدانند که تیری طالع بدلیل معینی بچند وقت خواهند رسید فضل
طالع آن و دلیل بر ایام طالع طالع گرفته تیری تیری باشد از جدول که آن
نصف حصه گرفته تیری یک کرده باشد مقوی کنند تا مدت معلوم شود انتهای
ایند برجهای و قسم است **و انتهای رسد** **دوم** انتهای تیری **سوم** انتهای برجهای
انتهای برجهای و در ساعت بکاد اند و از انتهای اصغر و انتهای ساعده و از
انتهای سوری جهانه باشد و در ملا بر طالع اصل هر ساعت و برجهای اند
در هر جهت و درجه کواکب اصل باشد تا اوینند حکم انتهای آن که کوی کنند
و در هر جهت و درجه کواکب ساعده و الا حکم بر ساعده کند و اصل ساعده
نصف است بعد از اعتبار پست تا اعتبار احکام بخوبی کند و طریق را ندیده
انتهای باشد که هر ساعت و قسمی یک برجهای و درجه طالع یا درجه دلیل از وقت
اصل فرس و خصه انتهای که درجه هر دو دقیقه و پنج ثانیه و چهار دوازده
پنج و شش و هفت معلوم باشد و خواهند که موضع انتهای بدانند و در هر جهت
برجهای و درجه طالع از آن جهت که در هر جهت و درجه طالع بدانند

طالع عالم باوالمولد وقت النصار
ناتك ارجعت مدينت بعد اسباعتهم روز
انكسر كرتة وياهم ووقيم طالع اسفوم سارند
بحرکت وسط اقصاب كرت

5219

